

## همسخنی بین اسلام و اهل کتاب (در قرآن مجید)

بهاء‌الدین خرمشاهی

نویسنده دانشور آن مقاله که متخذ از توضیحات جان هیک (متکلم و فیلسوف دین انگلیسی معاصر، صاحب نظریه تدوین الهیات جهانی) است، درست و دقیق و وافی به مقصود است. اما این راه هم باید بیفزاییم که در زبان انگلیسی، مخصوصاً در دهه‌های اخیر، وقتی گفته می‌شود این کتاب یا این نظریه یا این تز، يك انقلاب کیرنیکی در فلسفه یا هنر یا علم یا کلام ایجاد کرده است، یعنی تحول مهم و سراسری و فراگیر و ریشه‌ای و اساسی و دوران‌ساز به بار آورده است، و این تعبیر دیگر از منشأ انتزاعش که «کیرنیک» و انقلاب نجومی یا هیوی اوست جدا شده است. به طوری که فرهنگ وبستر (*Webster's Ninth New Collegiate Dictionary*) و فرهنگ رندام هاوس «کیرنیکی» را چنین معنی کرده‌اند: ۱) [که مراد ما نیست] مربوط و منسوب به کوپرنیکوس یا اعتقاد به اینکه زمین روزانه برگرد محورش و سیارات در مدارشان برحول خورشید می‌گردند. ۲) [که مراد ماست] هر چیزی که دارای درجه یا اهمیت اساسی و عظیم باشد. حاصل آنکه «انقلاب کیرنیکی» در فلسفه یا کلام یا علم یا صنعت را با عبارات و تعبیرات دیگر هم می‌توان گفت فی‌المثل تحول انقلابی، انقلاب اساسی، دگرگونی ریشه‌ای و نظایر آن. (هرچند چنانکه اشاره شد ترجمه آن به انقلاب کیرنیکی هم در عصر جدید در ترجمه‌ها یا حتی تألیفات فارسی دیده می‌شود و براساس گرده‌برداری و ترجمه مستقیم است و نهایتاً اشکالی ندارد.)

مقاله «انقلاب کیرنیکی در کلام» نوشته آقای دکتر نصرالله پورجوادی که در نشر دانش (سال دوازدهم، شماره سوم، فروردین اردیبهشت ۱۳۷۱) به طبع رسیده است، مقاله‌ای روشن‌گر، بیدارکننده و تأمل‌انگیز است و تصور می‌کنم همه کسانی که به نحوی با دین پژوهی سروکار دارند و ایمان را «ملت واحده» می‌دانند، چنانکه کفر نیز به گفته معروف «ملت واحده» است، مثل اینجانب آن را با علاقه خوانده باشند. مقاله حاضر در حکم ذیلی بر آن مقاله است و نشان می‌دهد که سابقه و برنامه همسخنی بین اسلام و اهل کتاب به قرآن مجید بازمی‌گردد و این مدعا با شواهد بسیاری از آیات قرآنی روشن خواهد شد.

پیش از ورود به بحث اصلی، ابتدا درباره دو کلمه یا دو تعبیر در مقاله آقای دکتر پورجوادی بحث گذرا و کوتاهی دارم. یکی درباره کاربرد کلمه «دیالوگ» است که امیدوارم کاربرد فراوان آن در مقاله ایشان باعث مقبولیت آن نشود. از شما چه پنهان، حتی اداره یا دایره‌ای به نام «دیالوگ بین ادیان» داریم که از توابع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و اتفاقاً کارایی خوبی هم دارد، و امید است به جای این کلمه فرنگی، از کلمه مفهوم و سراسر فارسی استفاده کند. بنده در اینجا دست کم پنج معادل برای دیالوگ و به جای آن پیشنهاد می‌کنم: ۱) گفت و گو، ۲) همسخنی، ۳) همپرسه، ۴) مفاوضه، ۵) تفاهم. البته معادل چهارمی چون عربی است قابل توصیه نیست و معادل پنجم هم تفسیر و ارزشگذاری در بردارد؛ اما کاربرد سه معادل اول بی‌اشکال است و دوتای اول در واقع رواج و روایی هم دارد. مطلب دوم درباره تعبیر «انقلاب کیرنیکی» است. توضیح

□ آقای دکتر پورجوادی در مقاله خود با تعابیر روشن و رسا منظور

هيك را از انقلاب کپرنیکی در کلام شرح داده‌اند. به این شرح که هيك دین را دارای دو بخش دانسته است: یکی تعالیم اولیه و اصل هر دین که منطبق با فطرت پاك و خداجوی انسان دین ورز است. دوم عقاید عارضی و تقلیدی و برساخته‌ها و برافزوده‌های متکلمان، یا عقاید همراه با قصص و آرایه‌ها و پیرایه‌های موروثی. طبق ترجمه و شرح دکتر پورجوادی، پروفیسور هيك بر آن است که «امروزه که جهان به صورت يك واحد ارتباطی (communicational unity) درآمده است، ما در وضعی قرار گرفته‌ایم که باید، در ارتباط خود با ادیان دیگر، عنصر فطری دین خود را از عقاید موروثی و عارضی متمایز سازیم...» («انقلاب کپرنیکی در کلام»، ص ۷، ستون دوم). همچنین: «تفکر کلامی جدید، تفکری که ورای تعینات و محدودیت‌های فرهنگی - تاریخی گذشته است، تفکری است که در هر دینی به تأسیس يك کلام کلی، یا الهیات جهانی (global theology) منتهی خواهد شد. به این کلام کلی یا الهیات جهانی، که يك الهیات تطبیقی است، از راه دیالوگ [= همسخنی] می‌توان رسید.» (همانجا). و می‌افزاید: «این راه درست برخلاف راهی است که ادیان در گذشته برای تأسیس نظام کلامی و اصول اعتقادات دینی خود در پیش می‌گرفتند. در گذشته، نظام کلامی و الهیات هر دین بر محور عنصر نهادی آن دین بود، یعنی عقاید عارضی و تقلیدی؛ در حالی که الهیات جهانی باید بر محور تعالیم اولیه آن دین و بر مدار ایمان فطری انسان به خداوند استوار شود.» (همانجا، ص ۸، ستون ۱).

حرف بنده این است که به این «کلام کلی» یا «الهیات جهانی» در قرآن مجید در بحث با اهل کتاب یا خطاب به آنها (علی‌الخصوص یهودیان و مسیحیان) اشاره شده است. دو آیه هست که به قدر مشترك اعتقاد و اعمال اهل کتاب، یعنی احداقلی که مقبول است و مایه رستگاری می‌گردد، تصریح شده است: «از مؤمنان و یهودیان و مسیحیان و صابئین، هر کس که به خداوند و روز بازبین ایمان آورده و نیکوکاری کرده باشد، پاداششان نزد خداوند [محفوظ] است، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.» (بقره، ۶۲). عبارات این آیه با تفاوتی اندک عیناً در آیه ۶۹ سوره مائده هم دیده می‌شود، و تفاوتش در این است که در آن «پاداششان نزد خداوند [محفوظ] است» نیامده است. البته چنانکه از آیات عدیده قرآن بر می‌آید، ارکان ایمان کامل عبارت است از ایمان به خداوند (مبدأ) و روز بازبین یا قیامت (معاد)، و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران و عمل یا اعمال صالح از عبادات گرفته تا صدقات و انواع حسنات (از جمله نگاه کنید به آیه بر- بقره، ۱۷۷- که کاملترین برنامه ایمان و عمل است، و نیز آیه ۱۳۶ همان سوره). بعضی از قرآن پژوهان در مورد دو آیه

پیشین، یعنی آیه ۶۲ سوره بقره و ۶۹ سوره مائده، که بالصراحه حاکی از رستگاری یا لااقل احتمال رستگاری و نجات اخروی اهل کتاب است، ادعا می‌کنند که این آیات، با آیات دیگری که می‌فرماید «ان الدین عندالله الاسلام» (آل عمران، ۱۹) و «ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» (آل عمران، ۸۵) نسخ شده است. باید گفت مفسران بزرگ در اینکه این دو آیه و نظایر آن، ناسخ آن دو آیه و نظایر آن باشند، اتفاق کلمه ندارند، بلکه بعضی از آنان (از جمله شیخ طوسی، زمخشری، طبرسی در جوامع الجامع، بیضاوی و از معاصران جمال‌الدین قاسمی و مرحوم محمدجواد مغنیه) اسلام را در اینجا نه به معنای اسلام محمدی [دین مبین اسلام]، بلکه اسلام ابراهیمی می‌گیرند یعنی توحید و تسلیم در برابر خداوند. البته در اینکه اسلام ناسخ ادیان پیشین است، جای بحث و تردیدی نیست، همچنین در اینکه بعضی از اهل کتاب (مخصوصاً اهل کتابین، و از آنها هم مخصوصاً یهودیان) به تعبیر قرآن مجید با دشمن داشتن مؤمنان و مسلمانان و ملائکه (از جمله جبرئیل، بقره ۹۸-۹۷؛ مائده، ۸۰) یا تحریف کتابهای آسمانی خود (بقره، ۷۵، ۷۹؛ آل عمران، ۷۸؛ نساء، ۴۶؛ مائده، ۱۴، ۴۴) یا قتل انبیاء به ناحق و نقض میثاق (میثاق توحید) (بقره، ۶۱، ۹۱؛ آل عمران، ۱۱۲) از صراط مستقیم ایمان خارج شده‌اند، تردیدی نیست. و این نیز مسلم است که خداوند بارها در قرآن مجید، اهل کتاب را دعوت به اسلام آوردن می‌فرماید (از جمله: بقره، ۱۳۶-۱۳۷؛ آل عمران، ۲۰؛ نساء، ۴۷). و بعضی از اهل کتاب از روی رشک و رقابت می‌کوشند که مسلمانان را از ایمانشان به سوی کفر ببرند (بقره، ۱۰۵، ۱۰۹؛ آل عمران، ۶۹، ۱۰۰). حاصل آنکه بحث و مخاطبه با اهل کتاب اعم از یهودیان و مسیحیان در قرآن بسیار است و تشریح نظرگاه قرآن درباره اهل کتاب نیازمند به رساله‌ای مستقل و مفصل است و در این مختصر نمی‌گنجد.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که قرآن درباره یهود و نصاری موضع انتقادی دارد. و این دو دین را که در اصل توحیدی و الهی و ابراهیمی هستند، در صورت و هیأت پاك اولیه‌شان به رسمیت می‌شناسد. دلایل ما بر این سخن اولاً بعضی از آیات قرآن مجید است (که چند فقره از آن یاد شد). این آیه نیز قابل توجه است: «و از اهل کتاب کسانی هستند که به خداوند و آنچه برای شما نازل شده و آنچه برای خودشان نازل شده، ایمان دارند و در برابر خداوند خاشعند و آیات الهی را به بهای ناچیز نمی‌فروشند، پاداش اینان نزد پروردگارشان [محفوظ] است و خداوند زودشمار است» (آل عمران، ۱۹۹). البته انتقادهای قرآن از یهودیان (در قرآن ذیل یهود و غالباً بنی اسرائیل) چندان فراوان و گاه شدید است که برقراری همسخنی بین مسلمانان و یهودیان

(مآنده، ۵). همچنین در قرآن مجید بارها عبارت «الذین اشركوا من اهل الكتاب» (کسانی از اهل کتاب که شرک ورزیده‌اند) به کار رفته است، که حاکی از این است که فقط گروهی از اهل کتاب شرک ورزیده‌اند، نه همه آنها؛ و نیز آشکارا بعضی از آنان را «امة مقتصدة» (امت میانه‌رو و درستکار، مآنده، ۹۶) و «امة قائمة» (امت درست‌کردار، آل عمران، ۱۱۳) خوانده است. چنانکه می‌فرماید: «آنان یکسان نیستند؛ از اهل کتاب گروهی درست‌کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند. به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند و به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایستی باز می‌دارند و به نیکوکاری می‌شتابند و اینان از شایستگانند. و هرکار خیری که انجام دهند هرگز بدون پاداش و سپاس نخواهند ماند و خداوند از پرهیزگاران آگاه است» (آل عمران، ۱۱۵-۱۱۳). حاصل آنکه اهل کتاب از آنجا که اهل کتاب هستند - چنانکه همین عنوان احترام‌آمیز و حقانی اهل کتاب نشان می‌دهد - مؤمن و برحق‌اند، اگر انتقادی متوجه آنهاست از این جهت نیست بلکه از جهت عدول از صراط مستقیم ایمان و غلو‌دردین است. چنانکه مسلمانان نیز وقتی که ایمانشان آلوده به اغراض و هوئی و هوسهای دنیوی می‌شود، و به نفاق می‌گیرند، مورد انتقاد و آماج طعن و تقیب هستند و همدیف مشرکان و دوزخی شمرده می‌شوند (نساء، ۱۴۰-۱۳۸). ممکن است بگویند اصلاً منافقان مسلمان نبوده‌اند تا از اسلام خارج شده باشند. پاسخ این است که اینان از نظر فقهی مسلمان و از نظر کلامی نامسلمان‌اند و به زبان و به ظاهر قائل به مقالات مسلمانانی‌اند. دشوارترین سؤالی که در این زمینه می‌توان کرد این است که آیا خداوند مقرر داشته است که پس از ظهور اسلام ادیان دیگر از جمله یهودیت و مسیحیت به کلی دعای خود را از دست بدهند و سر تسلیم به آستان اسلام بگذارند یا خیر؟ پاسخ به این سؤال، نفیاً و اثباتاً دشوار است و مستلزم بحثهای درازدامن کلامی و حتی فلسفی (فلسفه دینی) است. شاید توجه به چند آیه قرآن که بالصراحه می‌فرماید: «ولو شاء الله لجعلهم (لجعل الناس) امة واحدة» (و اگر خداوند می‌خواست آنان (یا مردم) را امت یگانه‌ای قرار داده بود)، زمینه‌ای برای پاسخ دادن به این پرسش دشوار باشد. چنانکه می‌فرماید: «و کتاب را بر تو به راستی و درستی نازل کردیم که همخوان با کتابهای آسمانی پیشین و حاکم (مهیمن) بر آنهاست. پس در میان آنان بروفق آنچه خداوند نازل فرموده است، داوری کن، و به جای حق و حقیقتی که بر تو نازل شده است، از هوی و هوس آنان پیروی مکن. برای هر یک از شما راه و روشی معین داشته‌ایم و اگر خداوند می‌خواست آنان را امت یگانه‌ای قرار می‌داد ولی [چنین کرد] تا شما را در آنچه به شما بخشیده است، بیازماید، پس به انجام دادن خیرات بشتابید،

را دشوار می‌سازد. مگر آنکه یهودیان حقیقت‌پرست و انتقادپذیر باشند و گام بزرگتر را آنان بردارند و حسابشان از حساب سیاستهای منحط به کلی جدا باشد. در مورد مسیحیان نیز انتقادهای قرآن بسیار عمیق و اساسی است. در قرآن قول به الوهیت عیسی یا یکی از اقانیم ثلاثه انگاشتن او یا خداوند، صریحاً کفر شمرده شده است (مآنده، ۱۷، ۷۳-۷۲). اما در جنب آنها، آیات دلنواز و تکان‌دهنده‌ای نیز وجود دارد که عشق و آشتی را در دل حق‌پرستان، و در درجه اول مسیحیان حق‌پرست، بر می‌انگیزد: «یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان [مسلمانان] می‌یابی [همچنین] مهربان‌ترین مردم را نسبت به مؤمنان [مسلمانان] کسانی می‌یابی که می‌گویند ما مسیحی هستیم. این از آن است که در میان ایشان کشیشان و راهبان [حق‌شناس و حق‌طلب] هستند و نیز از آن روی است که کبر نمی‌ورزند. و [اینان] چون آنچه را که به پیامبر [اسلام] نازل شده است، بشنوند، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود، از آنکه حق را می‌شناسند و می‌گویند پروردگارا ایمان آورده‌ایم، ما را در زمره گواهان بنویس؛ و چرا به خداوند و حق و حقیقتی که برای همه ما نازل شده است، ایمان نیاوریم، حال آنکه امیدواریم که پروردگاران ما را در زمره شایستگان و صالحان درآورد؛ و خداوند نیز به پاداش این سخن که گفتند، بوستانهای بهشتی که جویباران از فرودست آن جاری است نصیبشان می‌سازد و جاودانه در آن خواهند بود، و پاداش نیکوکاران این چنین است» (مآنده، آیات ۸۵-۸۲). همچنین مقام مسیح (ع) به عنوان بنده خدا و پیامبر او (نساء، ۱۵۷؛ مآنده، ۷۵) در قرآن بسیار والا است. چنانکه حق تعالی او را کلمة الله [= کلمة منه] (آل عمران، ۳۹، ۴۵؛ نساء، ۱۷۱)، و روح الله (نساء، ۱۷۱؛ مریم، ۱۷؛ انبیاء، ۹۱) و مؤید به روح القدس (بقره، ۲۵۳؛ مآنده، ۱۱۰) می‌شمارد. نیز بزرگداشت و گرامیداشت مریم (علیها السلام) در قرآن مجید در حدی شامخ و شایان توجه است، چنانکه حتی سوره مستقلی به نام مریم و گویای احوال او در قرآن وجود دارد.

دلیل دیگر بر اینکه قرآن اهل کتاب را به رسمیت می‌شناسد (ولو اینکه نهایتاً اسلام ناسخ آن ادیان است و اهل کتاب را به اسلام می‌خواند) این واقعیت قرآنی و تاریخی است که آنان را مجاز به باقی ماندن در دین خود و پرداخت جزیه می‌گرداند (توبه، ۲۹)؛ و نیز تصریحاً معاشرت با اهل کتاب را از ازدواج با آنها گرفته تا همغذایی با آنان و خوردن از طعام آنان تجویز می‌فرماید

بازگشت همگی شما به سوی خداوند است، آنگاه شما را از حقیقت آنچه اختلاف داشتید، آگاه خواهد کرد» (مائده، ۴۸) همچنین: «و اگر پروردگارت می‌خواست، مردم را امت یگانه‌ای قرار می‌داد، ولی همچنان اختلاف می‌ورزند.» (هود، ۱۱۸؛ نیز رک. شوری، ۸). در اینجا ممکن است به آیه‌ای از قرآن مجید استناد شود که در آن وعده غلبه اسلام بر همه ادیان آمده است: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» (او کسی است که پیامبرش را با هدایت [و دلایل آشکار] و دین حق فرستاده است تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند و لو آنکه مشرکان اکراه داشته باشند) (توبه، ۳۳؛ فتح ۲۸) با اندک تفاوتی در کلمات پایانی آیه؛ (صف، ۹) ولی معنای آن لزوماً این نیست که در اینجا مطرح شد. یعنی این ظاهرترین معنای متبادر به ذهن از آن است اما همه مفسران درباره آن اتفاق نظر ندارند. شیخ طوسی از ابن عباس - که پس از علی بن ابی طالب (ع) قرآن شناس ترین صحابه رسول الله (ص) بود - نقل کرده است که «هائ در لیظهره به رسول [پیامبر اسلام] بز می‌گردد یعنی تا خداوند به او علم همه ادیان را بیاموزد به طوری که هیچ نکته از آنها بر او پوشیده نماند.» (تفسیر تبیان، ذیل تفسیر آیه ۳۳ سوره توبه = ج ۵، ص ۲۰۹)، مبنی هم در عداد چند معنا، همین تفسیر و شرح را به عربی از ابن عباس نقل کرده است. مهم این است که چنین معنایی برای ظهور یا اظهار که همراه با «علی» باشد در قرآن مجید سابقه دارد. البته در بیشتر موارد این کلمه به معنای غلبه است چنانکه می‌فرماید: «انهم ان یظهوروا علیکم یرجموکم او یعدوکم فی ملتهم» (کهف، ۲۰) (آنان اگر بر شما دست یابند شما را سنگسار می‌کنند یا به کیش خویش بازمی‌گردانند). اما یک مورد هم هست که بالصراحه به معنای علم و اطلاع است. چنانکه فرماید: «او الطفل الذین لم یظهوروا علی عورات النساء» (نور، ۳۱) (یا کودکانی که هنوز اطلاعی از شرمگاه [یعنی مسائل جنسی] زنان ندارند). شیخ طبرسی، جز معنایی که از ترجمه این آیه بر می‌آید (و یاد شد)، یعنی غلبه نهایی اسلام، از قول ضحاک این معنا را هم نقل می‌کند که «مراد به هنگام نزول عیسی بن مریم [یعنی رجعت او قبل از قیام قیامت] است که هیچ اهل دین باقی نمی‌ماند مگر آنکه یا اسلام بیاورد، یا جزیه بپردازد.» همچنین همان تفسیر منقول از ابن عباس را هم نقل می‌کند (مجمع البیان، ذیل تفسیر آیه، ج ۳، ص ۲۵). ابوالفتوح رازی دومعنا یا تفسیر متفاوت قابل توجه دیگر نیز از این آیه به دست می‌دهد: (۱) «بعضی دیگر گفتند معنی آن است که تا این دین را بر همه ادیان اظهار کند و قوت و ظفر دهد به حجت و دلیل، و حجت این دین ظاهرتر باشد و دلیل او روشنتر.» (۲) «بهری گفتند مراد اعزاز اسلام است، تا اسلام چنان عزیز کند که بر هیچ مسلمان، صغار و مذلتی نرود،

چنانکه براهل ذمه می‌رود، از هوان و بذل جزیه.»

امام فخر رازی این آیه را به پنج وجه شرح داده است که بعضی شبیه به آنهایی است که نقل کردیم. حرف تازه او یکی در این است که - در وجه سوم - می‌گوید مراد غلبه اسلام است بر ادیان موجود در جزیره العرب، و این امر حاصل شد، زیرا خداوند احدی از کفار در این سرزمین باقی نگذارد. و در وجه اول، همان پیشرفت اسلام را بر یهود در بلاد عرب و بر نصاری در بلاد شام و ناحیه روم و بر بت پرستان در سرزمینهای مختلف و بر مجوس در ایران و بر سایر ادیان در سایر نواحی، به عنوان تحقق وعده الهی و راست درآمدن این آیه که از غیب خبر داده است، تلقی می‌کند. (تفسیر کبیر، ذیل آیه، ج ۱۶، ص ۴۰). حاصل آنکه با ملاحظه اینهمه معانی مختلف و مقبول که برای این آیه یاد کرده‌اند، همچنان به سادگی نمی‌توان گفت در این آیه خبر از غلبه نهایی اسلام بر همه ادیان داده شده است. البته مسیر دینی بشر را در سده‌ها و هزاره‌های آینده و بسیار دور نمی‌توان پیش بینی کرد. يك تفسیر معقول دیگر هم که از این آیه می‌توان به دست داد این است که شاید مراد از آن غلبه نهایی توحید بر شرک باشد.

سخن دیگر اینکه تأیید ضمنی ادیان دیگر و قبول کثرت ادیان، از این حقیقت هم بر می‌آید که در قرآن بارها چنین تعبیر و توصیف شده است که در قیامت از هر امتی، شاهدی که انبیاء و پیشوایان آن امت‌اند، در عرصه محشر حاضر می‌گردند و حضرت رسول (ص) هم شاهد امت اسلام است (نساء، ۴۱؛ نحل، ۸۹): «روزی که خداوند پیامبران را گردآورد و بپرسد که [امتتان] چه پاسخی به شما دادند.» (مائده، ۱۰۹). همچنین: «روزی که هر مردمی را با امامشان فراخوانیم.» (اسراء، ۷۱) و «هر امتی با کتابش فرا خوانده شود.» (جاثیه، ۲۸). و سرانجام به یکی از زیباترین آیات قرآنی در همین زمینه اشاره می‌کنیم: «واشرق الارض بنور ربها و وضع الکتاب و جیء بالنیین والشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون» (و سراسر عرصه محشر به نور پروردگارش درخشان شود و نامه اعمال را در میان نهند و پیامبران و گواهان را به میان آورند و بین مردم به حق داوری شود و بر آنان ستم نرود. - زمر، ۷۰). همچنین بارها گفته شده است که خداوند در آنچه بین مردم - و طبعاً در مورد مذاهب - اختلاف هست، به حق داوری می‌فرماید. (سجده، ۲۵؛ جاثیه، ۱۷). و از این آیات چنین بر می‌آید که ایمان و کفر ملل و نحل بسیار دارند و همه دینها به يك دین جهانی (اسلام) تبدیل نگردیده است.

□

«قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء» (آل عمران، ۶۴) چه می گویند. نگارنده این سطور، به دلایلی که بخشی از آنها در همین مقاله گفته شده و بعضی دیگر گفته خواهد شد، این آیه را آیه ای مهم و بلکه بسیار مهم و حامل پیامی انقلابی و سلسله جنبان تحولی عظیم در همسخنی بین اسلام و اهل کتاب یا اسلام و سایر ادیان توحیدی می داند؛ و پیش از مراجعه به تفاسیر قرآن، چنین می انگاشت که این آیه معرکه آراء مفسران باشد. ولی وقتی که به تفاسیر فارسی و عربی قدیم و جدید شیعہ و اهل سنت، از پیش از طبری تا پس از طباطبائی - اعلی الله مقامهما - مراجعه کرد، از سکوت و کم التفاتی مفسران درباره آن، غرق در حیرت شد. آری مفسران به اهمیت این آیه از منظری که ما می نگریم، التفات نکرده اند. بهترین و پرمغزترین و نیز «مفصلترین» بحث را درباره آن بیضاوی کرده است که خود تفسیری تقریباً کوتاه است (که غالباً یک جلدی و در حاشیه قرآن چاپ می شود. این تفسیر از آنجا که موجز و مختصر و در عین حال پر بار است، سیدالمختصرات نامیده می شود). باری بیضاوی در تفسیرش، انوارالتنزیل، در ذیل آیه چنین آورده است:

قل یا اهل الكتاب، ناظر به اهل کتابین [یهود و نصاری] است و گفته اند خطاب آن متوجه به وفد نجران یا یهودیان مدینه است. تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم که در آن اختلاف رسل و کتابهای آسمانی، فرقی به بار نمی آورد و تفسیر این کلمه در بعد از این عبارت آمده است، و آن اینکه *الآ تعبدوا الله* یعنی او را به یگانگی بپرستیم و در این امر اخلاص بورزیم و لا نشرك به شیئاً و غیر او را در استحقاق عبادت شریک او نگیریم و دیگری را سزاوار عبادت ندانیم. *ولا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله* و نگوئیم که عزیز یا مسیح پسر خداست، و از احبار در زمینه تحریم و تحلیل اطاعت نکنیم چرا که همه آنها انسانهایی نظیر ما هستند. روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد که «احبار و رهبانانشان را به جای خداوند به خدایی می گیرند»، عدی بن حاتم گفت: یا رسول الله ما که آنها را نمی پرستیم. حضرت (ص) فرمودند آیا مگر آنها حلال و حرام شما را تعیین نمی کنند، و شما به قول آنان عمل نمی کنید؟ گفت چرا، حضرت (ص) فرمودند، مراد از پرستش همین است. *فان تولوا* اگر از توحید رویگردان شدند، *فقولوا اشهدوا بانا مسلمون* [به آنان] بگویند شاهد باشید که ما مطیع و فرمانبرداریم. یعنی حجت بر شما تمام شد، پس لا اقل اعتراف کنید که ما مطیع و فرمانبردار این حکم [مسلمان] هستیم، یا اعتراف

اینک می رسمیم به مهمترین آیه ای که مانند ماده واحده ای الهیات جهانی و جان و جوهر دین و ایمان را در یک کلمه خلاصه کرده است، و آن آیه ۶۴ سوره آل عمران است: «قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم *الآ تعبدوا الله* و لا نشرك به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون» (بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچگونه شریکی نیابیم و هیچیک از ما دیگران را در برابر خداوند به خدایی برنگیرد؛ و اگر رویگردان شدند بگویند شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.) آری این آیه تنها، بیانیه ایمان است، و وقتی که آن را در پرتو آیه معروف و بشارت دهنده بزرگی ملاحظه کنیم که می فرماید خداوند فقط گناه شرک را نمی بخشد و گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهد می بخشد (نساء، ۴۸، ۱۱۶)، از صحت استنباط خود مطمئن تر می شویم. گفتنی است که آیه نامبرده، بلافاصله پس از آیه معروف مباهله نازل شده است. بی مناسبت نیست که به آیه و داستان مباهله نیز توجه کنیم. دعوت به مباهله و پیامدهای آن، نمونه تاریخی و تکان دهنده ای از یک نوع همسخنی یا مواجهه بین اسلام و مسیحیت است که پیامبر (ص) به دستور الهی برای نمایاندن حقانیت اسلام و نادرستی نسبت الوهیت به عیسی (ع)، در برابر اهل کتاب، به ویژه مسیحیان نجران، از نمایندگان ایشان خواستند که بیایند و مباهله کنند: «و هر کس که پس از فرارسیدن علم [وحی] به تو، درباره او [عیسی] با تو مواجه کند، بگو بیایید ما پسرانمان و شما پسرانمان، ما زنانمان و شما زنانمان، ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را بخوانیم، سپس [به درگاه خداوند] تضرع کنیم و بخواهیم که لعنت الهی بر دروغگویان فرود آید» (آل عمران، ۶۱). نمایندگان مسیحیان نجران چون صدق و اخلاص دلیرانه حضرت رسول (ص) و همراهانشان را - چهار تن که با خود حضرت (ص) پنج تن آل عبا و اهل کسار تشکیل می دادند - مشاهده کردند، هراسان و از عاقبت کار و عقوبت الهی بیمناک شدند و تن به مباهله ندادند و با پیامبر (ص) صلح کردند و درخواست کردند که بردین خود باقی بمانند و جزیه بپردازند و حضرت (ص) پذیرفتند. اینکه ماجرای مباهله را نوعی همسخنی بین اسلام و مسیحیت شمریم، بیراه نیست. چه این برخورد ظاهراً بی سرانجام در واقع بسیار مثمر و معنی دار بود. این نخستین بار بود که مسیحیت، ولو غیر رسمی، احتمال حقانیت اسلام را می داد و اذعان می کرد که پیامبر اسلام (ص) نبی صادق و برحق است و حتی از اسلام پناه و حمایت می خواست.

به ساقه اصلی بحث خود بازگردیم و ببینیم مفسران درباره آیه

[ضمنی] بکنید که شما [همچنان] کافرید. یعنی آنچه را همه کتابهای آسمانی به آن ناطق و پیامبران به آن قائلند، منکرید.

تنبیه. ملاحظه کنید که در این داستان چه ارشاد سنجیده ای هست و چگونه در احتجاج گام به گام پیش می رود [= حسن التدرج]. ابتدا [در آیات دیگر] احوال عیسی را [که او و مادرش مثل انسانهای دیگر غذا می خورده اند] دستخوش احوال و شئون بوده که با الوهیت منافات دارد، بیان می دارد. سپس بیانی به میان می آورد که گره فکری آنان را می گشاید و شبهه شان را برطرف می سازد. پس چون عناد و لجاج ایشان را می بیند، آنان را به مباحله که شیوه ای معجزه آسا [و مبتنی بر وحی الهی] است دعوت می کند، و سرانجام در آخرین مرحله، چون از آن هم روی می گردانند و در عین حال تاحدی نرمش پیشه می کنند، ارشاد آنان را از سر می گیرد و به آنان روشی آسانتر پیشنهاد می کند و آن این است که آنان را به آنچه عیسی و انجیل و سایر انبیاء و کتب آسمانی در آن متفق الکلمه هستند دعوت می کند و چون [احتمال می دهد] که آیات و هشدارهای [وحیانی و الهی] کفایت نکند، می فرماید که به آنان بگویید که گواه باشید که ما مطیع و فرمانبردار [و مسلمان] هستیم.» (تفسیر بیضاوی، ذیل آیه).

شبهه ای از اهمیت انقلابی این آیه که به آن اشاره کردیم، این است که در آن از میان اقلام و ارکان ایمان که در قرآن چندین فقره است (ایمان به خداوند، ایمان به انبیاء، ایمان به کتابهای آسمانی، ایمان به غیب از جمله شامل ایمان به ملائکه، ایمان به معاد [قیامت و حساب و کتاب] و انجام اعمال صالح و عبادات از روزه و نماز و حج و زکات و غیره) فقط دو وجه یا دو فقره را مطرح می فرماید. یکی (که اصلی و ایجابی است) ایمان به خدا یا توحید است؛ دوم (که فرعی و سلبی است) نهی از شتون الهی دادن به پیشوایان و علمای دین. این دعوت بر مبنای این دو ماده (یک اصل و یک فرع) از نظر اسلام و مسلمانان قدیم و جدید، دعوتی است به حداقل. ولی مهم این است که از نظر اهل کتاب و مخصوصاً مسیحیان قدیم و جدید، دعوتی است به حداکثر. یعنی از مسلمانها می خواهد که برای برقراری همسخنی، حداقل دعاوی و درخواست خود را داشته باشند، و از مسیحیان می خواهد که انصاف دهید نه سخن از حقانیت وحی قرآن می گوئیم، نه سخن از نبوت حضرت محمد (ص) و نه از سایر وجوه و اقلام ایمان، و یا شما بر سر یک کلمه

یعنی توحید - که جان و جوهر دین و ایمان است، و طرد انواع شرك - صلح می کنیم. بعد هم می فرماید که این کلمه (قول به توحید) چیزی جدید و نوظهور که سابقه نداشته باشد، نیست، بلکه «بین ما و شما مشترک و مساوی است» (سواء بیننا و بینکم). ما هم امروزه در همسخنی بین ادیان و مخصوصاً بین اسلام و مسیحیت، می توانیم همین آیه ژرف و شگرف را سرلوحه کار و برنامه عمل قرار دهیم. یعنی لازم نیست که تنور غیرت اسلامی مان را به تاب آوریم و بگوئیم که باید مو به مو به یکایک اقلام و ارکان ایمان - که شرحش گذشت - ایمان بیاورید. زیرا به قول مولانا چونکه صد آمدنودهم پیش ماست. یا به قول مثل معروف: كل الصید فی جوف الفراء. وقتی که مسیحیان دیدگاه اصلی شان تصحیح شد و شبهه بزرگشان در مورد توحید برطرف شد، در سایر مسائل و اقلام ایمان هم راحت تر با مسلمانان و سایر موحدان به توافق می رسند.

يك نکته مهم درباره این آیه این است که احتمال می رود و قرائن نشان می دهد که حضرت رسول (ص) نیز خود به این آیه از نظرگاه تقریب بین مذاهب و ادیان می نگریسته اند. دلیل این سخن آن است که حضرت (ص) در نامه های معدودی که در نشر دعوت اسلام به شاهان و امیران و قیصران آن روزگار نوشته اند، کمتر به آیات قرآن - که مورد قبول و احترام طرف نیست - استناد و یا اشاره می کرده اند، ولی در دو مورد در نامه های کوتاه خود به دو شخصیت، یکی هرقل و دیگری مقوقس، این آیه را به تمامی نوشته اند. این نامه ها کوتاه است و نیمی از آن را همان آیه تشکیل می دهد. بعضی از مفسران به این مسأله اشاره کرده اند و متن نامه یا نامه ها را (که شبیه به هم یا حتی یکسان است) آورده اند. متن این نامه ها در مجموعه مکاتیب نبوی که در عصر جدید بارها به طبع و اخیراً به ترجمه فارسی هم (تحت عنوان وثائق) رسیده است، دیده می شود. و ما ترجمه کهن آن را از تفسیر ابوالفتح رازی نقل می کنیم: «از محمد رسول خدای به هرقل که بزرگ روم است. سلام بر آنها باد که پس روراه راست باشند. من تو را به اسلام می خوانم، اسلام آر تا سلامت یابی. اسلام آر تا مزدت دوباره باشد، و اگر از اسلام عدول کنی و برگردی بر تو باشد بزه بزه کاران، و این آیه برنوشته بر آخر نامه و بفرستاد.» (تفسیر ابوالفتح، ذیل آیه)

بیش از این اطلاع و اطناط روا نیست. از طول کلام عذر می خواهم. گمان می کنم روشن شده باشد که سرچشمه «انقلاب کیر نیکی» و تحول انقلابی در همسخنی بین ادیان و آرزوی تدوین الهیات جهانی که هیک و بعضی دیگر از دین پژوهان بزرگ معاصر وجهه همت خود قرار داده اند، اگر ملهم از این آیه قرآن نباشد (که واقعاً آن هم مستبعد نیست)، بی شبهه با آن مطابق است.